



mtarbiat.ir

مبانی تربیت و رشد اسلامی

مستندات جلسه نوزدهم

موضوع:

گذری کلی بر مبانی تربیت ۲

نهم اردیبهشت ۱۴۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد مطهری، کتاب انسان کامل، صفحه ۲۱۹ تا ۲۲۹

استفاده نیچه از اصول داروین

یک اصل دیگری هم در دنیا پیدا شد که باز این اصل هم پایه دیگری برای جناب نیچه شد و آن اصل یکی از اصول داروینیزم بود. داروین خودش شخصا یک مسیحی متدین است و یک آدم ضد خدا نیست و در کلمات خود به وجود خدا تصریح و اقرار و اعتراف می کند و به مسیح احترام می گذارد، [1] ولی اصول داروین در دنیا مورد سوءاستفاده های زیادی واقع شد که خود او هم نمی خواست چنین شود. از جمله، مادیین (ماتریالیستها) اصول تکامل داروین را ابزاری برای انکار خدا قرار دادند که این خودش داستانی است.

یکی از سوءاستفاده های دیگری که از فلسفه داروین شد، در "اخلاق" بود، یعنی در مورد ساختن انسان خوب و نمونه، انسان برتر و یا کامل، چرا که یکی از اصول داروین اصل تنازع بقا بود. داروین چهار اصل تأسیس کرد که یکی اصل حب ذات بود، یعنی هر حیوانی حب به ذات دارد و برای صیانت ذات خود کوشش می کند.

اصل دیگر همین اصل تنازع بقا بود، یعنی گفت اساس زیست و حیات در این عالم این است که جاندارها با یکدیگر دائما در حال جنگ و مبارزه هستند و آن که قویتر است باقی می ماند، جانداران در غریبال طبیعت، غریبال می شوند (خود جنگ، غریبال طبیعت است) و طبیعت، در جنگ و کشمکش دائمی که حیوانات دارند، غریبال می کند و اصلح را برای بقا انتخاب می کند و "اصلح برای بقا" یعنی آن موجودی که در میدان مبارزه بهتر توانسته است خود را نگه دارد و توانسته

[1] حتی در تاریخ زندگی او نوشته اند: وقتی که داشت می مرد و در حال احتضار بود، کتاب مقدس را روی سینه اش محکم گرفته و به آن چسبیده بود.

است حریف را از بین ببرد و خود را حفظ کند.

حال بر این اصل داروین ایرادهائی گرفته‌اند که خیر ، موجوداتی ، نه به دلیل اقوائیت بلکه به دلائل دیگری باقی مانده‌اند و "اصلحیت برای بقا " غیر از اقوائیت است که ما عجلالتا کاری به این ایرادها نداریم.

به هر حال آقای نیچه از این اصل نتیجه گرفت و گفت : اصل در حیات همه جانداران و حتی در حیات انسان همین است و جنگ و تنازع ، اصلی در زندگی انسانهاست و هر انسانی که قویتر باشد باقی می‌ماند و حق هم با همان است که باقی می‌ماند ، و بعد گفت که طبیعت به سوی انسان برتر [1] سیر می‌کند و انسان کامل باید در آینده به وجود بیاید . انسان کامل یعنی چه ؟ یعنی انسان قویتر و نیرومندتر ، انسانی که اخلاق ضعیف پرور اصلا در او وجود ندارد . اخلاق ضعیف پرور چیست ؟ همینهایی که ما امروز آنها را [به عنوان کمال حساب می‌کنیم] : محبت ورزیدن ، مهر ورزیدن ، احسان کردن ، خدمت به خلق کردن . می‌گویند این اخلاق ، پدر بشر را درآورده است ، اینها مانع تکامل بشریت و مانع بروز انسان برتر و قویتر و انسان کامل است.

انسان کامل آن است که در او این نقطه‌های ضعف که ما آنها را کمال حساب می‌کنیم وجود نداشته باشد ، و لذا نیچه ، هم دشمن سقراط است و هم دشمن مسیح می‌گوید سقراط که در [مکتب] اخلاق خودش ، به عفت و پاکی و عدالت و مهربانی و امثال این حرفها توصیه کرد [خیانت کرد] و بدتر از سقراط به عقیده او مسیح است که اینهمه راجع به مهربانی و عطوفت و محبت انسانها سخن گفته است . از نظر نیچه اینها نقاط ضعف انسان است ، انسان هرچه از این صفات نداشته باشد به کمال نزدیکتر است ، چون کمال یعنی توانائی ، و نقص یعنی ناتوانی و اینها از نقص ناشی می‌شود.

[1] انسانی را که ما انسان کامل می‌گوئیم ، اینها انسان برتر یا " سوپرمن " می‌نامند.

خلاصه‌ای از نظریات نیچه

حال برای اینکه ببینید موضوع تا کجا کشیده شده است ، قسمتهائی از کلمات او را که در کتابهای تاریخ فلسفه ، زیاد نقل کرده‌اند برای شما می‌خوانم . شاید در کتابهای متعددی که در این باره خوانده‌ام ، فروغی بهتر از دیگران نقل کرده باشد و لذا من قسمتهائی از آنچه را که فروغی نقل کرده است ، برای شما می‌خوانم . فروغی می‌نویسد " [\[1\]](#) :

همه دانشمندان دنیا خودپرستی را مذموم ، و غیرپرستی و شفقت را مستحسن شمرده‌اند ، نیچه به خلاف همه ، خودپرستی را حق دانسته و شفقت را ضعف نفس و عیب پنداشته است . " ما راجع به این موضوع باید صحبت کنیم که آیا واقعا شفقت ، ضعف نفس است یا نه . این خودش یک مطلبی است .

"از رأی داروین ، نیچه کوشش در بقا را پذیرفته و آن را به معنی تنازع گرفته و آنچه را دیگران نتیجه فاسد رأی داروین شمرده‌اند او درست پنداشته که افراد با یکدیگر در کشمکش باشند و تحصیل توانائی کنند تا غلبه یابند . عموم خیرخواهان عالم انسانیت ، رعایت حال اکثر را واجب شمرده و مدار امر دنیا را بر صلاح حال عامه قرار داده‌اند . نیچه جمعیت اکثر را خوار پنداشته ، جماعت قلیل یعنی خواص را ذی حق شمرده است و بس .

بنیاد فکری نیچه این است که شخص باید هرچه بیشتر توانا شود و زندگانی اش بر حدّت و خوشتر «من» یعنی نفسش شکفته تر و نیرومند تر و از تمایلات و تقاضای نفس برخوردار تر باشد .

هم فال و هم تماشا! تا به حال دیگران می‌گفتند اگر این کار هارا انجام دهید

[1] عبارات نقل شده از کتاب " سیر حکمت در اروپا " ج ۳ می‌باشد .

ضد اخلاق است ، ولی او می گوید نه ، این کارهائی را که مطابق هوای نفسستان است انجام دهید و اخلاق هم همینهاست ، اصلا کار خوب هم همین است ! "

بعضی می گویند بهتر آن بود که به دنیا نیائیم. شاید چنین باشد نمی دانم

اما می دانم که خوب یا بد به دنیا آمده ام و باید از دنیا متمتع شوم و هرچه بیشتر ، بهتر.

می گوید من باید هدفم این باشد که هرچه بهتر بتوانم خود را متمتع تر کنم و بیشتر از دنیا بهره ببرم . هرچه که مرا در رسیدن به این مقصد کمک کند ، خوب است و اخلاق است . این همان فکری است که معاویه داشت و همیشه این حرف را می زد : " ما در نعمتهای دنیا غلت زدیم و غلت خوردیم " .

آنچه برای این مقصود مساعد است اگرچه قساوت و بی رحمی و مکر و فریب و جنگ و جدال باشد خوب است و آنچه مزاحم و مخالف این غرض است اگرچه راستی ، مهربانی ، فضیلت و تقوی باشد بد است . . . این سخن باطل است که مردم و قبایل و ملل در حقوق یکسانند و این عقیده با پیشرفت عالم انسانیت منافی است.

می گوید: تساوی حقوق همه انسانها غلط است ، زیرا سبب می شود ضعیفها را در حد قویها نگهداریم و دیگر قویهای بیچاره ! هم پیش نروند . بگذار ضعیفها پایمال بشوند تا میدان برای قوی باز شود ، وقتی میدان برای قوی باز شد " انسان برتر " به وجود می آید.

مردم باید دو دسته باشند : یکی زبردستان و خواجگان و یکی زیردستان و بندگان ، و اصالت و شرف متعلق به زبردستان است و آنها غایت وجودند [1] و زیردستان آلت و وسیله اجرای اغراض ایشان می باشند . . .

[1] یعنی خلقت برای آنهاست.

هیئت اجتماعی و مدنیت برای پیشرفت کار آن طبقه شریف تشکیل شده است ، نه چنانکه گمان رفته است که زبردستان برای حفظ زیردستانند. "

می گوید اجتماع فقط برای این است که اقویا به نوائی برسند و ضعفا حکم چهارپایان را دارند که باید برای اقویا بارکشی کنند .به عقیده او ، اینکه سعدی می گوید:

گوسفند از برای چوپان نیست / بلکه چوپان برای خدمت اوست

درست نیست ، اصلا گوسفند برای چوپان است.

"زبردستان و نیرومندان که خواجگانند باید پرورش یابند تا از ایشان مردمان برتر به وجود آیند و انسان در مدارج صعود و ترقی قدم زند."

خودفرنگیها بحثی راجع به بهبود نسل بشر و اصلاح نژاد دارند که حتی تا اندازه ای آلکسیس کارل در آخر کتاب " انسان ، موجود ناشناخته " همین اصل را پیروی می کند که خلاصه ، نژادها را باید اصلاح کرد و معتقد است که اساسا نباید به انسانهای ضعیف حق تولید نسل داد.

"اصول اخلاقی که مردم تاکنون پیروی کرده اند در صلاح عامه و طبقه اکثر یعنی زبردستان ترتیب داده شده است نه در صلاح زبردستان و طبقه شریف . [1] این است که باید آن اصول را بهم زد و اصولی باید اختیار کرد که در صلاح حال شریفان باشد . توضیح این معنی چنین است که به عقیده نیچه نیکی و راستی و زیبایی که اموری است که همه پیشنهاد خاطر دارند امور حقیقی و مطلق نیستند . آنچه حقیقت است این است که همه کس خواهان توانائی است."

بعد مخصوصا به ادیان حمله کرده ، می گوید : ادیان به بشریت خیانت کردند زیرا بشر را دعوت به عدالت و حمایت زبردستان و ضعفا کردند . اول که ادیان نبودند و همان قانون جنگل حکمفرما بود [دوران] خوبی بود . هر که قویتر بود ضعیفتر را می خورد و ضعیف از بین می رفت.

[1] به عقیده او طبقه شریف ، زبردستان هستند

"در آغاز امر ، دنیا بر وفق خواہش مردمان نیرومند می گذشت و ناتوانان ، زبردست و بنده ایشان بودند ولیکن نیرومندان اندکند و ناتوانان بسیار.

پس این بسیاری را وسیله پیشرفت خود ساختند و به حیل و تدبیر ، [\[1\]](#) اصول رأفت و شفقت و فروتنی و غیرخواہی و مہربانی و عدالت و کرامت را در اذهان بہ صورت نیکی و درستی و زیبائی جلوه دادند و قبولانیدند تا توانائی نیرومندان را تعدیل کنند و از بندگی آنها رهایی یابند و این مقصود را بیشتر بہ وسیلہ ادیان پیش بردند و نام خدا و حق را حصار آنها قرار دادند.

این نظریہ ، درست نقطہ مقابل نظریہ کارل مارکس است . نیچہ و مارکس ، ہر دو ضد دین ہستند ولی نیچہ مدعی است دین را ضعفا علیہ اقویا اختراع کردند تا بہ [گردن] اقویا افسار بزنند چون خودش را طرفدار اقویا می داند و مارکس کہ خودش را طرفدار ضعفا معرفی می کند ، می گوید دین را اقویا اختراع کردند برای اینکه جلو شورش ضعفا را بگیرند.

نیچہ بعد بہ سقراط و بودا و عیسای مسیح حملہ می کند و می گوید : " اخلاق مسیحی اخلاق بندگی است و اخلاق خواجگی را تباہ کردہ است و گفتگوی برادری و برابری و صلح و رعایت حقوق زنان و رنجبران و امثال این سخنان کہ امروز در دنیا شایع شدہ از آن منشأ است و خدعہ و تزویر و فریب است و مایہ فقر و ضعف و انحطاط می باشد و باید این اصول را خراب کرد و اصول زندگی خواجگی باید اختیار نمود . اصول زندگی خواجگی کدام است ؟ فکر خدا و زندگی اخروی را باید کنار گذاشت ... [\[2\]](#) باید رأفت و رقت قلب را دور انداخت . رأفت از عجز است ، فروتنی و فرمانبرداری از فرومایگی است ،

[\[1\]](#) یعنی با حقہ بازی.

[\[2\]](#) بہ قول او اینہا خیلی اسباب زحمت است!

حلم و حوصله و عفو و اغماض از بی‌همتی و سستی است . مردانگی باید اختیار کرد.
 بشر باید به مرحله مرد برتر [1] برسد . مرد برتر آن است که از نیک و بد برتر باشد ، [2] عزم و اراده داشته باشد ."

در میان فرهنگها مکتبهای زیادی ظهور کرده است . خوشبختانه در میان ما چنین مکتبهائی یعنی چنین و باهائی پیدا نشده است و در میان آنها این مکتبها پیدا شده است.
 روح اروپائی همین است . اعلامیه حقوق بشر را هم که آنها می‌دهند برای فریب دیگران است . تربیت اروپائی و اخلاق واقعی اروپائی یعنی اخلاق ماکیاولی و نیچه‌ای . عملی که استعمار در دنیا انجام می‌دهد بر همین اساس است و روح فرنگی اعم از آمریکائی و اروپائی ، استعمار است و همین اخلاق [نیچه‌ای] است . اگر جلوی ما دم از حقوق بشر می‌زنند و ما بدبختها گاهی آب دهان خودمان را قورت می‌دهیم و می‌آئیم حرفهای آنها را بازگو می‌کنیم ، به خدا قسم اشتباه می‌کنیم . ببینید آیا کاری که مثلا آمریکا الان در ویتنام می‌کند غیر از اجرای فلسفه نیچه است ؟ عین همان است و هیچ چیز دیگری نیست . اینها این همه دم از انسانیت و انسان دوستی می‌زنند و ما می‌گوئیم راسل چنین گفته است و سارتر چنین گفته است ولی هم راسل ته فکرش همین است و هم سارتر . تمام فرهنگها اساس فکرشان بر همین [فلسفه نیچه] است . شاید خیلی افراد استثنائی پیدا شوند که این طور نباشند و احتمالا در آنها هم خونی از مشرق زمین وجود دارد ، لابد مادرشان اهل مشرق زمین بوده ، والا نژاد اینها این نژاد نیست !
 نیچه می‌گوید " [1] :

[1] همان انسان کامل ، ابرمرد و یا " سوپرمن ."

[2] به قول مولوی: همین مگو لاحول عمران زاده ام من ز لاحول این طرف افتاده ام

[3] باز خدا پدرش را بیمارزد که عقیده‌اش را بروز داده است.

نفس کشتن چرا؟ باید نفس را پرورد. غیرپرستی چیست؟ خود را باید خواست و خود را باید پرستید، ضعیف و ناتوان را باید رها کرد تا از میان برود و رنج و درد در دنیا کاسته شود... [1] مرد برتر آن است که نیرومند باشد و به نیرومندی زندگی کند و هواها و تمایلات خود را برآورده نماید."

این، تعریف مرد برتر است که آن غایت هستی و غایت کمال است و می‌گوید خلقت برای اوست و همه مقدمه وجود او هستند. حال ببینید انسان کامل آقای نیچه چه چیز از آب درمی‌آید: هیچ چیز نباید مانعش شود و باید اخلاق و رحم و انسانیت و مروت و مهربانی و عدالت و همه این جور حرفها را دور بریزد و خود را از همه اینها پاک و مبرا کرده باشد.

"هواها و تمایلات خود را برآورده نماید، خوش باشد و خود را خواجه و خداوند بداند و هر مانعی که برای خواجه‌گی در پیش بیاید از میان بردارد و از خطر نهراسد و از جنگ و جدال نترسد."

بعد هم سراغ زنها می‌رود و می‌گوید: "برابری زن با مرد و لزوم رعایت حقوق او نیز از سخنان باطل است. اصل مرد است. مرد باید جنگی بوده و زن وسیله تفنن و تفریح جنگیان باشد و فرزند بیاورد." می‌گوید زن برای کار دیگری نیامده است، فقط وسیله‌ای برای تفریح، و تفننی برای مرد و ماشینی برای بچه زائیدن است.

این هم باز یک معیاری در دنیا برای معرفی انسان کامل، انسان نمونه، انسان اعلی، مرد برتر و یا سوپرمن است. با کدام مقیاس؟ مقیاس قدرت و توانائی. در اینجا راجع به مسئله قدرت و توانائی چه باید گفت؟

[1] یعنی نسل اینها باید بربیفند.